

دکتر رضا آیرملو
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپیای انقلاب ۱۳۵۷"
(و عواقب روانی-اجتماعی آن)

فصل سوم- باورهای اتوپیائی و خاستگاه های مختلف اجتماعی - فرهنگی

خاستگاه ها و باورها

جامعه ایده‌آلی و ذهنی، تا زمانی که در آسمان ایده‌آل‌ها جای دارد، تعریف و توضیح نمی‌پذیرد. هم از این روست که یک "اتوپیای ایده‌آلی" معین می‌تواند در آرزوی جمع بزرگی از مردم یک یا چند جامعه تجلی یابد، برای هر کسی معنایی خاص بدهد و،

مردم بر آمده از اقشار مختلفی را، که گاهی شرایط و آرزوهای متفاوت و گاهی حتی متضادی دارند، به یکسان به سوی خود جذب کند. به بیان دیگر، یک اتوپیا و جامعه ایده‌آلی برای بیان دردها و جبران محرومیت‌ها و کمبودهایی که به کار می‌رود که در اساس مختلف و گوناگونند، و به اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی تعلق دارند.

به همین خاطر هم هست که "جامعه‌های تئوپیک ایده‌آلی" در محور توافق اقشار، اقوام و ملل مختلف به وجود می‌آیند و در زندگی روزانه مجموعه‌های طبقاتی، قومی و جغرافیایی مختلف، به زبان سمبلیک آرزوهای عامه مردم تبدیل می‌گردند.

این البته مغایر با تعلق فرهنگی اتوپیا به مردم نیست. همزمان، اتوپیا و محتوای جامعه آرمانی هر قشر، قوم و ملتی، رنگ و بوی فرهنگ و سوابق تاریخی و جغرافیایی آن مردم را به خود می‌گیرد. و در واقع، با آنکه جامعه اتوپیایی جامعه‌ای ذهنی است، به طور معمول، هر قوم، ملت و جامعه به "اتوپیا و جامعه ایده‌آلی" چشم می‌دوزد که با "اتوپیا و جامعه اتوپیایی" اقوام، ملل و جوامع دیگر به نوعی متفاوت است. هم از این رو، "جامعه ایده‌آلی" در نقش هماهنگ‌کننده و پیونددهنده ذهنیات و آرزوهای جمعی، به اتفاق و تفاهم عمومی قوم، کشور و ملتی یاری می‌رساند و به اجتماعات و جوامع مختلف بشری، "هویت یگانه" می‌بخشد.

یک چنین "جامعه ایده‌آلی" که از بطن فرهنگ و اشتراکات تاریخی و فرهنگی مردم سر بر آورده، متقابلاً در جریان تداوم نسل‌ها و گذر تاریخی به صورت زبان عامه مردم، به داستان‌ها، قصه‌ها و ضرب‌المثل‌های عمومی توده‌ها منتقل می‌گردد. بدین معنی، اتوپیا،

هم از بطن فرهنگ مردم هر جامعه نشأت می‌گیرد و آرزوها و ایده‌آلهای اجتماعی

امروزی مردم را بیان میکند و، هم به عنوان یک مدل و ایده‌آل ذهنی در تربیت نسل ها و بارآوری افکار و ایدئولوژی‌های آیندگان نقش ایفا میکند. این است که آرزویی که امروزه به زبان اتوپیا و "جامعه اتوپیائی" بیان می‌شود، فردا، همانند هر شاخه فرهنگی دیگر، گل ها و خارهای خود را رشد میدهد و میوه های شیرین یا تلخ خود را به بار می آورد.

اما "فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه چشم انتظارش بر در". بر این اساس، نه عمومی بودن "جامعه ایده‌آلی" به معنی یکسان بودن مفهوم هر اتوپیا برای دارا و ندار، یا دردمند و بی درد است، و نه از سوی همه اقشار، گروه ها و طبقات اجتماعی به یکسان درک و فهم میشود. در واقع، "اتوپیا و جامعه فاضله" فقط تا وقتی که تصویری دور است،

برای همه یکسان است، ولی وقتی به شکلی از اشکال در زبان عامه تفسیر و تعبیر می‌شود، معانی گوناگون می یابد و نسبت به جایگاه اجتماعی و اقتصادی هر شخص و گروه، منظورهای معینی را حمل می‌کند. "هر کسی از ظن خود شد یار من!". بدین ترتیب، رفته رفته مفهومی پیدا میکند که برای هر فرد و جمعی متفاوت است، و به اوضاع و احوال متفاوت افراد و اقشار مختلفی نشانه میرود. این است که اتوپیاها و آرمانهای اتوپیائی می توانند برای جمعیتها، گروهها و اقشار مختلف جنبه جمعی و عمومی بگیرند، ولی این به مفهوم یکی بودن مفاهیم و محتوای آن برای همه نیست. در این صورت، اتوپیا

(مثل شعر حافظ که برای هر کسی معنی و مفهوم خاصی را میرساند)

با زبان سمبلیک خود، خواستها و آرزوهائی را بیان میکند که برای هر فرد و قشر و گروهی، معنی و مفهوم خاصی دارد. برای مثال، برای بخش‌هایی از مردم - محرومان و ستمکشان -

"امام زمان" ظهور می‌کند تا قصاص ظلم‌ها را بستاند و عدل را در جامعه مورد تصور "آخرالزمان" حاکم سازد. اما برای آن دسته از امت "امام زمان" - که از قبل کار و زحمت دیگران امرار معاش میکنند و زندگی و موفقیت خود را بر بهره کشی از مردم بنا کرده‌اند-

ظهور "امام زمان" برای ابدی کردن و استقرار آن نظمی شرعی بی است که ثروت ثروتمندان را حلال، و فقر فقیران را مصلحت الهی اعلام میکند. برای اینان، این

نظم شرعی امام‌زمانی می‌باید بر نابرابری شرعی و اسلامی مندرج در قرآن و سنت:

- نابرابری بین زن و مرد،
 - نابرابری بین برده و برده‌دار،
 - نابرابری بین مسلمان و غیر مسلمان،
 - نابرابری بین دارا و ندار،
 - نابرابری بین نژاد عرب و غیرعرب، و بین قوم قریش و غیر قریش،
 - نابرابری بین حکمرانان و مردم (بین امام و امت)،
- صحه بگذارد. اینجاست که از دیدگاه آرمانی، اینان پذیرش این نابرابری‌ها را سنگ بنای خدانشناسی و دینداری، و هدف "ظهور و نجات" معرفی می‌کنند، ولی محرومان و فقیران (لزوماً) رد آنها را. این است که هم توده‌ها و اقشار تحت ظلم و بهره‌کشی، و هم اربابان دینی بازار و حوزه‌های دینی قم و غیره، روی اتوپیای "ظهور و نجات" شرط بندی میکنند، ولی
- محرومان آنان را برای رهائی از وضع موجود، ولی
 - اربابان دینی و نفتی بازار و حوزه‌های دینی-سیاسی حاکم، برای استحکام نظم حاکم نابرابر اسلام شریعتخواه می‌خواهند.

- سرکوبی اجتماعی و اتوپیای رهائی

دیدیم که "اتوپیا و جامعه آرمانی" اساساً جامعه‌ای بدون مکان و بدون زمان است. "جامعه آرمانی"، بهشت ذهنی‌یی است که در بیرون دنیای واقعی روز ساخته می‌شود تا واقعیت‌های دردناک محیط حیاتی انسان را از یاد ببرد، و انسانها را از ناکامی‌ها و نامرادی‌های موجود- از هر چه زشت و دردآور است- برهاند. و ناامیدی‌های امروزی را با امیدواری "فردای ناکجاآباد" خود جبران کند. این است که:

هر چه نامرادی‌ها عمیق‌تر و هر چه ناکامی‌ها پر دامنه‌تر، به همان نسبت، اعتقاد به جامعه اتوپیائی و آرمانی آینده عمیق‌تر و عینی‌تر است. انسان ناکام یک جامعه پر از ظلم و ستم و سرکوبی، نیازمند و در جستجوی قهرمان و ناجی‌یی به بزرگی این ناکامی‌های تحمیلی است. این است که در جامعه همیشه دیکتاتوری ما هر رهبری تا حد قهرمانان اساطیری بالا برده شده، مورد ستایش قرار می‌گیرد و بر عکس. یعنی تا زمانی رهبری به مقام قهرمان قصه‌ها نرسیده، کسی به حمایتش بر نمی‌خیزد و تن به تبعیتش نمی‌دهد. از این طریق، در جوامع دیکتاتوری زده، همیشه دیکتاتورها با دیکتاتورها جایگزین میشوند، و تا رهبری در افکار عمومی

مردم به مقام مطلق دیکتاتوری بالا نیامده، قدرت سیاسی و رهبری جامعه و مردم را به دست نمی‌گیرد.

تاریخ ایران اما، مالال از سرکوب و تالان و بیعدالتی است:

- روزی نوبت دولتیان و اشرافیت زرتشتی و خدایان برده‌دار پدرسالار ساسانی است تا حنا حق همخوابگی زن و مرد را نیز انحصاری کرده، از آن کرایه و مالیات بستانند^{۱۵}.

- روز دیگر نوبت خلیفه‌ها و سرداران اسلامی است تا به نام دین، "رسم و رسوم تمدن وحشی" بیابانهای عربستان ۱۴۰۰ سال پیش را بر انسان شکست خورده ایرانی تحمیل کرده و از وی تسلیم و تبعیت طلب کنند. اینان اما، هم حق جان و مال و ناموس مردم را در اختیار دارند و هم می‌توانند به نمایندگی خدا، بهشت و جهنم را بین بندگان خود قسمت کنند.

- روزی نوبت مغول‌هاست تا شهرها را بر سر مردم خراب کنند و قد راست‌نشده مردم این سرزمین را از نو به دولائی و تعظیم و ادار سازند و،

- روز دیگر نوبت تالان ایلات گوناگون مهاجم است تا تمدن‌های شهری را در زیر سم اسبان خود له سازند.

از آن پس و در تداوم صد ها سال، آنکه از همه قسی‌تر و وحشی‌تر است فرمان می‌راند:

- این یکی از سرها مناره می‌سازد.

- آن یکی بینائی را بر مردم شهری حرام می‌کند و،

- آن دیگری جویهای خون راه می‌اندازد.

۱۵ برای توضیحات بیشتر، ر. ک. به منابع زیر:

- رضا آیرملو "از روسری تالیاس‌شنا" به شرح:

Eyrumlu, Reza (1994): "Från slöja till baddräkt", Ulla Björnberg (red): Janus & Genus, Bromsberg, Stockholm

- ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد ۴، عصر ایمان، ترجمه صارمی و دیگران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، تهران.

- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، انتشاراتی امیرکبیر، ۱۳۵۷، تهران.

- سید علی مهدی نقوی، عقیده مزدک، نشر مطبوعاتی عطایی، ۱۳۵۲، تهران.

- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، تهران.

- ع. نوابخش، زن در تاریخ، نشر رفعت، ۱۳۶۱.

اینان همه بر آنند تا تسلیم و عبودیت انسان ایرانی را ابدی سازند و هیچ ریشه‌ای از مقاومت و مخالفت بر جا نگذارند. این سرکوب و تحقیر بالاخره تا آنجا پیش می‌رود که به بیان تاریخ‌نویسان:

روزی،

در زمانی بدون تاریخ و شمارش،

انسانی تسلیم شده و هویت‌باخته از این سرزمین،

در گذرگاه شهری تسلیم،

با پاسدار فاتحی که مست پیروزی است،

رودررو می‌آید، و هوس او را برای ریختن خون انسان بی سلاح دیگری

برمی‌انگیزد. "پاسدار جهالت و جباریت" اما هیچ تیغی برای ریختن خون این

رهگذر بخت برگشته به همراه ندارد. از این رو، از این "انسان فتح‌شده" می‌خواهد

تا زمان بازگشتش از خانه اش در همان جا بایستد و منتظر بماند.

انسان مظلوم و تسلیم‌شده اطاعت میکند و حتی به غریزه معمول حیوانات برای حفظ

جان‌شان و فرار از دام مرگ متوسل نمی‌شود.

- نمی‌شود، چونکه به تمامی فتح شده است!

چون که طبق معمول هر موجود فتح‌شده، در غیبت فاتح ستمگرش هم توان نافرمانی

ندارد،

و به اندازه رغبت هر تواب در هم‌شکسته و مقهوری که هم‌زمانش را تیر می‌زنند،

وظیفه زندانبانی خود را خود به عهده می‌گیرد!

در نتیجه، نه فرار می‌کند و نه برای نجات جان خود، به غریزه طبیعی دفاع متوسل

می‌شود.

- می‌ماند و فرمان می‌برد.

- می‌ماند و انتظار می‌کشد.

- می‌ماند و چه وفادار! می‌ماند تا آن تجاوزگر حقیر،

(که حقارتش را در تاریکی رعب و وحشت نظم جلاّدی حاکم مخفی کرده،)

با شمشیر برانش از راه برسد و بی هیچ جرم و دلیلی، جان‌ش را بگیرد.

این دیگر نهایت تسلیم است

* که خود زندانبانی خود را به عهده بگیرد.

* که خود خود را سانسور کنی!

* که خود حق گریستن و فریاد زدن را از خودت سلب کنی.

* که خود به خاطر ترس و جبونی یا عادت و سنت، خود را از حق طبیعی عصیان

و شورش محروم سازی،

* که خود از فرصتی که برای رهائی و نافرمانی، و "سر باز زدن" از ستم و قدرت تحمیلی به دست می‌آوری، به علّتی از علل و به مصلحتی از مصالح بپرهیزی و برای نجات خود هیچ اقدامی نکنی.
به راستی که این‌ها هر کدام به تنهایی، بهائی بسیار سنگین برای هر مصلحتی و برای "زیستن به هر مصلحتی" است.

درست در این حال و هوای تسلیم و اضطراب است که اتوپیای "ظهور و نجات"، به تنها رؤیای انسان محروم تسلیم‌شده تبدیل می‌شود تا هر وقت خلوتی با خود جست، بدان ببیند، دل شاد کند و سببی برای امیدواری و زنده ماندن خود بیابد. این به **تنهایی موهبتی بزرگ است.**

چرا که در جایی که ستایش قدرت، و وفادار ماندن به قهر وحشی حاکم، طبیعی انسان تسلیم شده و فتح شده است، خواب رهائی دیدن هم نعمتی است و از عهده هر انسان مقهور قدرت و مرعوب ستم بر نمی‌آید.

چرا که در سایه تسلط سرکوبگرانه دیندارانه، حتی اندیشیدن به جامعه‌ای رها از فقر و ستم- که گویا به دست خدای خالق ساخته و پرداخته شده- به حداقلی از رهائی ذهنی و شجاعت اخلاقی نیاز دارد.

از این رو، انسان ستمکش ایرانی نیز، همانند هر جمع و گروه ستمکش دیگر، از آغاز تاریخ ستمکشی خود، پاسخ جبات‌ها را با خواب و رویای "اتوپیا‌های رهائی و فارغ از جور و ستم" داده و می‌دهد. وی یاد گرفته مشقتهای بردگی و رعیتی، و درد و بی‌خانمانی حاصل از جنگ و کشتار و سرکوبی فاتحان مست باده پیروزی را با امید به برقراری یک جامعه عادل و آزاد تحمل کند و با استنشاق هوای امیدبخش "شهر ایده آلی ذهنی" خود

- جایی که در آن از ظلم و ستم و گرسنگی خبری نیست-

به درد و مرض، گرسنگی و بهره‌کشی جانکاهش پاسخ دهد. اینجاست که عنصر فرهنگی و اعتقادی "ظهور و نجات" نسل به نسل تجدید می‌شود، و در هر دوره از سرکوب و دیکتاتوری در ایران، از نو و به تکرار باز تولید می‌گردد، تا همچون یک ارثیه فرهنگی ناب، به نسل‌های بعدی منتقل شده، در زمان‌های مناسب تاریخی، به صورت طلب‌های زمینی و عینی، در صحنه اجتماعی- سیاسی ظاهر شود. در این زمان‌های مناسب است که "جامعه ایده آلی ایرانی"

(حتا اگر همانند هر اتوپیا، تصویری بیش نیست و جز در خیال نمی‌گنجد)

جنبهٔ مادی و عینی به خود می‌گیرد، مستقیماً" در صحنهٔ اجتماعی ظاهر می‌گردد، و به واکنش انسان و توده‌ها، در رو در روئی با بهره‌کشی و سرکوبگری، شکل و جهت می‌دهد. بدینسان، جامعهٔ آرمانی در پروسهٔ عمل اجتماعی تا آنجا عمده می‌شود که حتا تصویر رهائی را در سلول‌های تنهائی زندانیان به دیوار می‌آویزد که:

"رهایی و آزادی همزاد انسان است"

